

مشروعیت قیام علیه حاکم جائر در فقه سیاسی شیعه

محمدعلی میرعلی*

تأیید: ۹۳/۵/۲۵

دریافت: ۹۳/۲/۱۷

چکیده

مشروعیت قیام علیه حاکم جائر، تأثیرات زیادی بر تحولات سیاسی - اجتماعی جوامع اسلامی دارد؛ چرا که پذیرش یا رد این نظریه می‌تواند پیامدهای متفاوتی بر فرآیند تحولات هر جامعه داشته باشد. در فقه سیاسی شیعه، بر خلاف فقه سیاسی اهل سنت، نافرمانی و مبارزه علیه حاکم جائر، امری ضروری شمرده شده و مورد تأکید فقهای شیعه قرار گرفته است. این امر، موجب شکل‌گیری جنبش‌ها و حرکت‌های انقلابی علیه استبداد داخلی و حکام جائر از جمله تکوین انقلاب اسلامی در جوامع شیعی شده است. امروزه که بیداری اسلامی در جوامع اسلامی، موجی فزاینده و شتابنده به خود گرفته، لازم است مبانی فقهی آن در متون اسلامی تبیین شود تا گامی مثبت - هر چند ناچیز - در این راستا برداشته شود. این نوشتار، به دنبال آن است که ادله مشروعیت مبارزه و قیام علیه حاکم جائر و شبهات پیرامون آن در فقه سیاسی شیعه را با روش اسنادی، مورد واکاوی قرار دهد.

واژگان کلیدی

نافرمانی مدنی، فقه سیاسی، قیام، حاکم جائر

* استادیار گروه علوم سیاسی جامعه المصطفی العالمية : alimir124@gmail.com

مقدمه

در فقه سیاسی شیعه، مبارزه علیه حاکم جائر امری جایز، بلکه واجب شمرده شده است. در منابع و متون اسلامی، اساساً حاکمیت حاکم جائر نامشروع به‌شمار آمده و مورد مذمت قرار گرفته است. در آیات زیادی حکام ظالم، همچون فرعون، مورد ملامت قرار گرفته و در برخی دیگر از آیات، مقاومت و پایداری در برابر حکام ظالم که یکی از مصادیق بارز آن حکام جائر به‌شمار می‌رود، مورد تأکید قرار گرفته است. علاوه بر این، روایات، دلیل عقل و سیره پیشوایان معصوم : نیز تأیید و تأکید دیگری بر مبارزه با حاکمان جائر است.

بر این اساس، در فقه سیاسی شیعه، نه تنها به اطاعت‌گریزی و نافرمانی علیه حاکم جائر توصیه فراوان شده، بلکه قیام و مبارزه علیه او نیز مشروع و احیاناً در صورت مهیا بودن زمینه و شرایط، واجب شمرده شده است. تبیین و بررسی این موضوع از منظر منابع اسلامی در شرایط فعلی که بیداری اسلامی، موج شتاب‌زایی در جهان اسلام به‌خود گرفته و با توجه به نظریه وجوب اطاعت از حاکم جائر در اهل سنت که در طول تاریخ به‌ویژه دوره خلفای «بنی امیه» و «بنی عباس»، شکل غالب پیدا کرده، اهمیت ویژه‌ای پیدا می‌کند. این نوشتار به تبیین و بررسی ادله و هم‌چنین شبهات موجود پیرامون موضوع یادشده می‌پردازد.

۱. مفهوم حاکم جائر

در اصطلاح فقهای شیعه، حاکم جائر به کسی گفته می‌شود که بدون اذن امام یا نایب او بر مردم حکمرانی کند. حاکمان جائر، علاوه بر آنکه وضع الشئ فی محله نکردند، از راه راست یا قصد السبیل نیز منحرف شده و در راه باطل و انحراف قرار گرفته‌اند. بنابراین، حاکم جائر کسی است که در راه باطل قدم برمی‌دارد و از مسیر حق، منحرف شده و تمایل به باطل پیدا کرده است و یا اساساً از ابتدا از راه مستقیم منحرف بوده و حق را از مدار خود خارج نموده است؛ از این جهت که در واقع حاکم جائر در جای خود قرار نگرفته و اذن و اجازه از امام معصوم ندارد، علاوه بر آنکه ولایت او غصبی است و

در حق صاحب اصلی این مقام نیز ظلم کرده است و اگر در این منصب به مردم هم ظلم کند یا آنکه نتواند به خوبی از عهده این مقام برآید، از این نظر، به نوعی حقوق آنان را تضییع کرده است که این خود، ظلم بر مردم به شمار می‌رود. در فقه سیاسی شیعه، حاکم بر دو دسته عادل و جائز تقسیم می‌شود. این ملاک تقسیم‌بندی در منابع متعدد فقهی شیعه آمده است که هر کدام دارای احکام خاصی است. حاکم جائز نیز خود دارای اقسامی است. با توجه به آنچه که درباره ویژگی‌های نظام امامت و همچنین شرایط حاکم گفته خواهد شد، می‌توان به این نتیجه دست یافت که اساساً مفهوم حاکم جائز در نظام امامت، تفاوت اساسی و ماهوی با نظام خلافت دارد. به اعتقاد شیعه، هر حاکمی که در عصر حضور و یا غیبت، دارای شرایط خاص نباشد، اساساً حاکم جائز تلقی می‌گردد. در این خصوص میان کافر و مسلمان (اهل سنت یا شیعه) فرقی وجود ندارد. مرحوم محقق حلی می‌فرماید: «هر حاکمی که شرایط و صفات لازمه برای حکومت را نداشته باشد، حاکم جائز بوده و حکومت وی نامشروع است و به تبع آن همکاری و کمک به او نیز حرام است» (شریعتی، ۱۳۸۰، ش ۱۴، ص ۷۱).

قرآن کریم هر ولایتی غیر از ولایت خدا را به‌عنوان ولایت طاغوت معرفی کرده است. انسانها باید تحت فرمان خدا باشند و هر چیزی که انسان را از اطاعت فرمان خدا باز دارد و زمینه عصیان انسان در برابر خدا را فراهم آورد، طاغوت و شیطان است. آن‌گونه که قرآن می‌فرماید، طاغوت و شیطان نسبت این‌همانی دارند. «الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ» (نساء(۴): ۷۶)؛ کسانی که ایمان آورده‌اند، مقاتله و ستیزشان در راه خداست. آن کسانی که کفر ورزیده‌اند مقاتله و ستیزشان در راه طاغوت است. سپس بلافاصله درباره دوستان شیطان، فرمان مقاتله می‌دهد: «فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ» (نساء(۴): ۷۶)؛ با اولیاء وابستگان شیطان مقابله و مقاتله کنید. در این آیه شریفه، طاغوت و شیطان به‌جای یکدیگر به‌کار رفته و نسبت عینیت با یکدیگر دارند. خداوند سرانجام ولایت طاغوت و شیطان را در آیه ۱۱۵ سوره نساء به خوبی ترسیم کرده است. در این آیه می‌فرماید: هر کس راه خود را از راه پیامبر جدا کند وارد جهنم خواهد شد.^۱

بر اساس این آیه شریفه، یکی از مصادیق تام و بارز طاغوت، حاکم کافر است. یکی دیگر از مصادیق طاغوت چه بسا کسانی هستند که مسلمانند، اما ولایت حضرت امیر 7 را نپذیرفتند؛ زیرا این افراد نیز راه خود را در نهایت با پیامبر جدا کردند، اما به هر حال، این شمول جای تأمل دارد. نکته‌ای که در این آیه شریفه بدان تصریح شده است آن است که به هیچ وجه نباید به ولایت پیشوایان طاغوت تن داد، بلکه باید با آنان مقابله و مبارزه کرد.

دسته دیگر از حکام جائر کسانی هستند که مشروعیت حکومت آنها زیر سؤال است. این افراد، ممکن است شیعه باشند و احیاناً در نظام حکومتی، ظلمی هم به کسی روا نداشته باشند، اما چون حاکمیت آنها بدون نصب و یا اذن امام است، حکومت آنها اغتصابی بوده و از مصادیق حکومت جائر به‌شمار می‌رود.

پس از نظر شیعه در مجموع سه دسته در زمره حکام جائر محسوب می‌شوند: دسته اول کسانی هستند که به‌طور عام بر مردم ظلم روا می‌دارند؛ اعم از کافر، اهل سنت و یا شیعه. دسته دوم، حکامی که صلاحیت امامت و رهبری، مطابق ملاکها و معیارهای الهی را دارا نیستند، خواه شیعه باشند یا اهل سنت؛ گرچه ممکن است ملاکها و شرایط از دیدگاه شیعه و اهل سنت در برخی از موارد، چون قرشی‌بودن تفاوت داشته باشد. دسته سوم، حکامی که شیعه نیستند و از پذیرش ولایت امیرالمؤمنین 7 سر باز زدند.

بررسی ادله

با اندک تأمل در آموزه‌ها و منابع اسلامی، به این نتیجه می‌رسیم که نه تنها فرمان‌گریزی و اطاعت‌گریزی از حاکم جائر مجاز و بدان توصیه فراوانی شده است، بلکه مبارزه با آن یکی از مصادیق جهاد و نهی از منکر به‌شمار می‌رود. مجموعه‌ای از آیات و روایات و هم‌چنین سیره اهل بیت : بر این مسأله دلالت دارد. قبل از آنکه ادله موجود در این باره مورد بررسی قرار گیرد، یادآوری این نکته ضروری است که قیام و انقلاب، علیه حاکم جائر منحصر در قیام مسلحانه و مستقیم نیست، بلکه این امر

شامل روش‌های مختلفی می‌شود که اطاعت‌گریزی و نافرمانی مدنی از دیگر مصادیق آن است که به زمانی اختصاص دارد که شرایط قیام مسلحانه فراهم نباشد. در اینجا برخی از مهم‌ترین ادله، مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

الف) آیات

آیاتی که درباره قیام علیه حاکم جائز وجود دارد به دو دسته کلی تقسیم می‌شود: پاره‌ای از آیات عام بوده و عمدتاً درباره مذمت و ملامت حکام ظالم است که حکام جائز را نیز در بر می‌گیرد. همان‌گونه که گفته شد، این دسته از آیات عام بوده و دلالت روشنی بر مدعای مورد نظر ندارد؛ اگرچه دست کم از فحوای آنها اطاعت‌گریزی استفاده می‌شود. اما پاره‌ای از آیات به‌نحو خاص تری شامل عدم اطاعت و مبارزه علیه حکام جائز می‌شود که در اینجا به بیان برخی از آیات دسته دوم اکتفاء خواهد شد. برخی از آیات قرآن به نافرمانی از افراد نالایق که با تعابیر مختلف مکذب، کافر، منافق و... که شرایط لازم برای حکمرانی را ندارند، تصریح شده است. در اینجا به دسته‌ای از این آیات اشاره خواهد شد تا از مجموع آنها نتیجه کلی مورد نظر در این باره به دست آید.

بخشی از آیات، اطاعت از افراد دروغ‌گو را نهی کرده «فَلَا تُطِعِ الْمُكَذِّبِينَ» (قلم: ۶۸: ۸). این آیه شریفه، حکام جائز را از آن جهت که به دروغ و ناحق ادعای خلافت اسلامی را دارند شامل می‌شود. آیه‌ای دیگر، پیروی از افراد گناهکار و کافر را نهی کرده است «وَلَا تُطِعِ مِنْهُمْ آيْمًا أَوْ كُفُورًا» (الإنسان: ۷۶: ۲۴). این آیه شریفه به مفهوم اولویت شامل حکام جائز نیز می‌شود؛ زیرا چنین حکامی به لحاظ اینکه حق حاکمیت افراد صالح را غصب کرده‌اند، گناه سنگینی بر دوش دارند. در آیه‌ای دیگر اجتناب از اوامر افرادی که از یاد خدا غافل شده‌اند و از هوای نفسانی تبعیت می‌کنند توصیه شده است.^۲ این امر، حکام جائزی را که از هوای نفس به‌جای اطاعت از اوامر خداوند پیروی می‌کنند در بر می‌گیرد. در آیه شریفه دیگری خداوند متعال، نتیجه اطاعت از حکام فاسد را گمراهی معرفی کرده و بدین ترتیب آن را مذموم دانسته است.^۳ البته آیات دیگری پیروی از

افراد کافر و منافق و کذاب را نهی کرده است که به دلیل عدم ارتباط مستقیم آن آیات با بحث، از بیان آنها صرف نظر می شود. آیات مزبور نمونه ای از آیات هستند که پیروی از افراد ناشایست و اطاعت از آنها را به هر عنوان که باشد حرام دانسته و صریحاً پیروی از چنین کسانی را نهی می کنند. از مجموع آیات فوق استفاده می شود که اطاعت از کسانی که شرایط فرمان دادن را ندارند، - چه در مسائل فردی و چه در مسائل اجتماعی؛ خواه در مسند حکومت باشند یا نه - در هیچ شرایطی جایز نیست. گرچه برخی از این آیات، مخصوص منافقین و کفار است و برخی از آنها به نافرمانی صرف اشاره دارند، اما از تمامی آنها چنین استنباط می شود که به طور عام، هر کسی که فاقد شرایط و شایستگی اطاعت باشد، نباید از او پیروی کرد که از جمله آنها حکام جائز هستند. در اینجا اشاره به این نکته ضروری است که اغلب آیات فوق درباره اطاعت گریزی و نافرمانی از حاکم جائز است و عموماً تصریح به مبارزه و قیام مستقیم علیه حاکم جائز نکرده اند؛ در حالی که ادعا این است. در پاسخ باید گفت که اولاً در برخی از آیات توصیه زیادی به مقابله با ظلم و ستم شده است. از نظر قرآن کریم، ستم دیده حق دارد با تمام قدرت در برابر فزون خواهی ظالمان ایستاده و برای رهایی خود و دیگران از ظلم و ستم آنان به هر شکل ممکن، اقدام نماید و چنین مبارزه ای کاملاً مشروع خواهد بود.^۴ در جایی دیگر، قرآن در مقابل کسانی که از طریق جنگ در تلاش برای اعمال سلطه بر دیگران هستند، دستور مبارزه و قتال می دهد. «أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنفُسِهِمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ» (حج (۲۲): ۳۹)؛ به مسلمانانی که مورد قتل (و غارت) قرار گرفته اند، رخصت (جنگ با دشمنان) داده شده؛ زیرا آنها از دشمن سخت ستم کشیدند و همانا خدا بر یاری آنها قادر است. این دسته از آیات به صراحت به مبارزه با ظالمان که یکی از مصادیق بارز آن حاکمان جور هستند، اذن داده است.

(ب) روایات

روایات زیادی درباره عدم اطاعت از حاکم جائز وارد شده است. روایتی از طریق فریقین نقل شده که هنگامی که معاذ از پیامبر خدا ﷺ سؤال کرد که: «یا رسول الله!

هرگاه بر ما امر و فرمانروایانی هستند که به سنت تو عمل نکنند و فرمان تو را به کار نگیرند در خصوص اطاعت از آنها چه می فرمایید؟ رسول خدا ﷺ فرمود: کسی که فرمانبری خدا را نمی کند، هیچ اطاعتی برای او نیست و مردم نباید از او پیروی کنند.^۵ هم چنین پیامبر ﷺ در روایت دیگری فرمود: «از کسی که خدا را معصیت می کند نباید پیروی کرد».^۶ امام حسین ۷ به نقل از پیامبر خدا ﷺ فرمود: «هر کسی سلطان ستمگری را ببیند که حرام خدا را حلال می گرداند و عهد و پیمان خدا را می شکند و با سنت و روش پیامبر خدا مخالفت می ورزد و در جامعه نسبت به بندگان خدا گناه و تعدی روا می دارد، آن گاه علیه او با کردار و گفتار خویش و جهاد با سلاح و زبان قیام نکرد، سزاوار است که خدا او را با همان ستم گر محشور سازد».^۷ بر اساس این روایت، نه تنها نباید از چنین حاکمی اطاعت کرد، بلکه مبارزه و قیام علیه وی نیز واجب است، در غیر این صورت، کسانی که از قیام سر باز زنند، مستوجب عقاب خواهند بود. در روایتی از حضرت رسول ﷺ نقل شده است که: «همیشه این امت در زیر دست لطف الهی و در کنف حمایت او است، مادامی که دانشمندان دینی آن، با زمامداران آن مداهنه و تملق نکنند و علمای امت، فاجران آن را تزکیه نمایند و خوبان آن، بدان آن را ناچیز نگیرند. پس اگر چنین کنند، خدا دست لطف خود را از سر آنها بر می دارد. آن گاه ستم کاران ایشان بر آنان مسلط شوند. پس به بدترین عذاب ها ایشان را بگیرند. آن گاه خدا فقر و فاقه را بر ایشان مسلط کند» (الورام، بی تا، ج ۲، ص ۱۷۹). از مفهوم این روایت استفاده می شود که وظیفه عالمان دینی و اندیشمندان جامعه اسلامی آن است که در صورتی که حکام به وظیفه شرعی خود عمل نکنند و پا را فراتر از حدود شرعی بگذارند، باید به آنها تذکر دهند و مخالفت خود را به شیوه های مختلف از جمله قیام اظهار نمایند. حضرت علی ۷، نه تنها اطاعت از ظالمان را جایز ندانسته، بلکه مبارزه با آنان را تکلیفی الهی شمرده که خداوند آن را عمدتاً بر عهده علما قرار داده است.^۸ امام باقر ۷ فرمود: «کسی که از معصیت کاران اطاعت نماید، دین ندارد».^۹

از مجموعه این روایات چنین استفاده می شود، در مواردی که حاکم از اوامر الهی

سریپیچی و نافرمانی می‌کند، نباید از او اطاعت نمود. اما در برخی روایات به کلی اطاعت از چنین حاکمانی نفی شده و در برخی دیگر مبارزه و قیام، به‌عنوان تنها راه حل عملی، پیشنهاد و توصیه شده است.

۲. جهاد و مقابله با حاکم جائر

یکی از مصادیق بارز جهاد در متون اسلامی، جهاد با حکام جائر است. «هاشم معروف الحسنی» به نقل از کتاب «جواهرالکلام» آورده است که «محمدحسن نجفی» پس از ذکر موارد جهاد و بیان اهمیت آن در اسلام، مبارزه با حکام سرکش و ستم‌گر را با هر مذهب و مسلکی از اقسام جهاد برشمرده است. وی معتقد است، واژه باغی، تمامی ستم‌گران و همه کسانی که از راه حق بیرون روند و از اطاعت امام 7 سریپیچی کنند را شامل می‌شود. مرحوم نجفی در ادامه به نقل از رسول خدا 9 می‌نویسد: «خداوند بر مؤمنان واجب کرده که در فتنه‌ها جهاد کنند، همان‌گونه که بر آنها واجب کرده به همراه من با مشرکان بجنگند. پرسش‌کننده‌ای به او عرض کرد: ای پیامبر خدا! فتنه‌هایی که جهاد در آنها واجب شده کدامند؟ فرمود: فتنه گروهی که بر یگانگی خداوند و پیامبری من گواهی می‌دهند؛ در حالی که با سنت من مخالفت می‌ورزند و از دین من منحرف می‌شوند. عرض کرد: ای پیامبر خدا! به چه دلیلی با آنها بجنگیم و حال این‌که آنها بر یگانگی خداوند و پیامبری تو گواهی می‌دهند؟ فرمود: با آنها بجنگید به دلیل بدعت‌های آنها در دین من و دوری کردن آنها از دستورات من و حلال‌شمردن ریختن خون فرزندان من» (معروف الحسنی، ۱۳۷۹، ص ۱۳۸). در واقع، یکی از مصادیق بارز این روایت کسانی هستند که قدرت به‌دست دارند و به راحتی می‌توانند بدعت کنند. رسول خدا 9 در روایت دیگری فرموده است: «هنگامی که امت را دیدی که از ستم‌کاران بیم دارد که به او بگویند تو ستم‌گری، از امت من بودن وداع کرده است». 10 برخی از فقها تعرض به گناهان و خطاهای سلطان جائر را از جمله مصادیق جهاد با امام جائر عنوان کرده و کشته‌شدن در این راه را شهادت در راه خدا دانسته‌اند. 11 بر این اساس، جهاد با حکام جائر، واجب و برترین نوع جهاد به‌شمار می‌رود.

روایات زیادی وجود دارد که بر وجوب جهاد با حکام طاغوت و جائز دلالت دارند. مرحوم «کلینی» به سند خود از «جابر بن عبدالله انصاری»، از امام باقر 7 روایت کرده است که حضرت فرمود: «بدی‌هایشان را در دل، زشت شمارید و بر زبان آورید... و در راه خدا از ملامت هیچ ملامت‌کننده‌ای نهراسید. اگر پند گرفتند و به حق باز گشتند، ایرادی بر آنان نیست. اشکال بر کسانی وارد است که به مردم ستم می‌کنند و در زمین ستم‌گرانه فتنه می‌انگیزند. عذابی دردناک در انتظار ایشان است. پس به تن با آنان بجنگید و در دل، آنان را دشمن دارید و در این کلمه، نه طالب قدرت و مال باشید و نه خواهان پیروزی ستم تا به امر خدا باز گردند و به طاعت او گردن نهند».^{۱۲} البته روایات موجود در این زمینه بسیار است، به طوری که برخی ادعا کرده‌اند به حد تواتر می‌رسد (أصفی، ۱۳۸۵، ص ۲۸۶). بر اساس روایت جابر بن عبدالله انصاری؛ چنانچه عده‌ای بناحق بر مردم ظلم روا دارند و بر روی زمین بغی و ستم کنند، ضمن آنکه عذاب سختی در انتظار آنان است، امر شده که با آنان جهاد و قتال شود. بارزترین مصداق این روایت، حکام جائری هستند که جهاد با آنان واجب است.

۳. امر به معروف و نهی از منکر و مقابله با حاکم جائر

در باب امر به معروف و نهی از منکر و شرایط وجوب آن، دو نظریه عمده وجود دارد: برخی معتقدند امر به معروف و نهی از منکر در صورتی واجب خواهد بود که ضرر مالی و جانی نداشته باشد و بر فرض مزبور؛ یعنی داشتن ضرر مالی یا جانی، وجوب آن ساقط خواهد شد. در برابر این نظریه، دیدگاه دیگری مطرح است که وجوب آن را دایره مدار ترتب ضرر بر آن نمی‌کند، بلکه معتقد است؛ چنانچه تأثیر داشته باشد - در هر صورت - واجب خواهد بود. در واقع، طرف‌داران این نظریه، وجوب این فریضه را مشروط به مؤثرواقع شدن می‌کنند و معتقدند امر به معروف و نهی از منکر در صورت تأثیرگذاری؛ هرچند همراه با ضرر مالی و جانی نیز باشد، واجب است. این دسته از فقها به تعدادی از روایات و فعل امام حسین 7 استناد می‌کنند. از پیامبر 9 به تواتر نقل شده است که فرمودند: «برترین جهاد، بیان کلمه

حقی در برابر حاکم ستم‌گر است» (سید رضی، ۱۴۰۶ق، ص ۱۱۳؛ حلی، ۱۴۰۷ق، ص ۳۲۹؛ ابن شهر آشوب، ج ۳، ۱۳۷۹ق، ص ۱۸۸). پیامبر در این حدیث، بیان سخن حق در برابر سلطان جائز را برترین جهاد و اعمال دانسته است؛ زیرا گفتن سخن حق در برابر حاکم ستم‌گر، اغلب با خطرات مالی و جانی همراه خواهد بود، در غیر این صورت، صاحبان قدرت با افراد عادی چه فرقی خواهند داشت تا ارائه سخن حق در برابر آنان جهاد به‌شمار آید؟!

پیشوایان دینی ما نیز از جمله پیامبر اکرم، حضرت علی و امام حسین : هر یک بنا به مقتضیات زمان و مکان، به‌طور مطلق در برابر دستگاه جور به وظیفه خود که همانا امر به معروف و نهی از منکر بود، عمل می‌کردند و در این راه، متحمل مشقات و دشواری‌هایی شدند و تا بذل جان و مرز شهادت پیش رفتند.

البته فقهای شیعه مراحل برای امر به معروف و نهی از منکر در نظر گرفته‌اند که اولین و پایین‌ترین مرحله آن را انکار قلبی دانسته‌اند. مرحله بعدی، انکار زبانی است که باید با زبان و گفتار و نوشتار، مانع شیوع و انجام منکرات در جامعه شد و آخرین مرحله را انکار با دست و اعضاء می‌دانند که منظور توسل به شیوه‌هایی، چون زور و خشونت است. بسیاری از فقها مرحله سوم را در صورتی که مفسده‌ای بر آن مترتب نشود و موجب هرج و مرج در جامعه نگردد، جایز دانسته‌اند و آن را مشروط به اذن امام نکرده‌اند. اما در صورتی که انجام امر به معروف و نهی از منکر، قتل و خونریزی را در پی داشته باشد، از سوی فقهاء مورد اختلاف قرار گرفته است.^{۱۳} هر یک از مراحل فوق، خود مراتبی دارد (شمس الدین، بی‌تا، ص ۱۱۷). شیخ «طوسی» برای دفع منکر در صورت نیاز، حمل سلاح را نیز جایز دانسته است؛ زیرا خداوند امر به دفع منکر کرده است و اگر این کار با موعظه و تخویف و با دست خالی مؤثر واقع نشد، حمل سلاح واجب است؛ چون این امری واجب است و تا زمانی که امکان انجام دادن آن وجود دارد، از مکلف ساقط نمی‌شود.^{۱۴} «ابو محمد بن حزم اندلسی» نیز معتقد است: در صورتی که حاکمی مرتکب منکری شد و بازداشتن وی جز از طریق قیام مسلحانه مردمی ممکن نبود، به‌کارگرفتن این روش واجب می‌گردد و بدین ترتیب به

قیام مسلحانه علیه حاکم جائز فتوا می‌دهد و آن‌را به دسته‌ای از اهل سنت و تمامی «معتزله» و نیز «خوارج» و «زیدیه» نسبت می‌دهد و به حدیثی از علی بن ابی طالب در این باره استناد می‌جوید. در ادامه در رد ادعای کسانی که گفته‌اند باید در برابر ظلم و ستم حاکم، صبر و سکوت پیشه کرد، می‌نویسد: «همه احادیث و آیاتی که طرفداران جبر و سکوت در برابر امام جائز بدانها استناد کرده‌اند و به امر به معروف و نهی از منکر قلبی اکتفاء نموده‌اند، هیچ حجت و دلیل معینی برای اثبات نظرشان وجود ندارد؛ زیرا با آیه شریفه «تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ» منافات دارد».^{۱۵} حضرت امام 1 در کتاب «تحریر الوسیله» در این باره می‌نویسد: «چنانچه مراحل اول و دوم در جلوگیری از منکر مؤثر واقع نشد، اعمال قدرت و زور و تنبیه با دست و سلاح تجویز می‌شود. در این مرحله نیز باید رعایت مراحل سبک‌تر شود و شایسته است در خصوص ضرب و جرح از فقیه جامع‌الشرایط اجازه گرفته شود» (امام خمینی، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۴۸۱). مسلم است که امر به معروف و نهی از منکر، دایره عامی دارد که بخشی از آن شامل دفع ظلم و مبارزه با حاکمان ظالم می‌گردد.

در این باره دسته‌ای از روایات دلالت دارند که باید برای ریشه‌کنی و نابودی منکر، از طریق اعمال قدرت اقدام کرد. «ترمذی» در کتاب «سنن» از «طارق بن شهاب» روایت کرده از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «هر کس منکری را دید باید با دست آن را انکار کند و آن که نتوانست به زبان و آن که نتوانست در قلبش و این ضعیف‌ترین مراتب ایمان است».^{۱۶} این روایت را «مسلم» نیز در «صحیح» خود به سند «ابوسعید خدری» از رسول خدا روایت کرده است. در روایت دیگری قریب به همین مضمون «ابن جریر طبری» در کتاب «تاریخ» خود، از «عبدالرحمن بن ابی لیلی فقیه»، در حالی که در زمره کسانی بود که در حال رفتن به سوی معركة جنگ «حجاج» با «ابن اشعث» بود و مردم را بر جهاد تشویق می‌کرد، از علی 7 در زمان ملاقات با ایشان با اهل شام نقل می‌کند که مضمون آن این است که نهی از منکر با شمشیر، بالاترین مرتبه این فریضه به‌شمار می‌رود؛ زیرا موجب هدایت و تابش نور یقین در قلب ناهی می‌گردد.^{۱۷} در

روایت دیگری حضرت علی 7 در معرفی کامل‌ترین و جامع‌ترین نهی از منکر که مستجمع تمامی خصلت‌های خیر باشد، فرمود: «بهترین نوع آن ایراد سخن حق در برابر حاکم جائز است».^{۱۸} گرچه برخی از روایات مذکور، عام بوده و اختصاص به حاکم جائز ندارد، اما بارزترین مصداق آن حاکم جائز خواهد بود. به دلیل آنکه ضرری که چنین حاکمی در این جایگاه برای مسلمانان و جامعه اسلامی دارد، یک شهروند عادی مسلمان نخواهد داشت.

دسته‌ای از روایات، تارک امر به معروف و نهی از منکر را مستوجب عذاب الهی دانسته است. از «خالد» نقل شده که از پیامبر 9 شنیدم که فرمود: «هرگاه مردم ظالم را ببینند، اما دستانش را نگیرند - یعنی مانع ستم‌گری او نشوند - نزدیک باشد که به واسطه او خداوند همه را عقاب کند».^{۱۹} باز در روایت دیگری قریب به همین مضمون آمده است که: «هیچ مردی نیست که در میان مردمی باشد که در آن نافرمانی و معصیت خدا کنند و آنان بتوانند تغییر دهند، اما تغییر ندهند، مگر اینکه خداوند آنان را پیش از مرگ به عذاب مبتلا کند».^{۲۰}

«عبدبن حمید» از «معاذبن جبل» نقل کرده است که پیامبر 9 فرمود: «پس آنجا که قرآن بچرخد، پیرامونش بچرخید. زود باشد که سلطان و قرآن با هم مقاتله کنند و از هم فاصله بگیرند. به زودی شاهانی بر شما سلطنت کنند که بر شما حکمی کنند و برای خود حکمی دیگر، اگر از آنان فرمان برید، شما را گمراه کنند و اگر نافرمانی کنید، شما را بکشند. گفتند: یا رسول الله! اگر این زمان را درک کردیم چه کنیم؟ فرمود: همانند یاران عیسی باشید که با اربابها بریده شدند و بر چوبها به دار آویخته، مرگ در اطاعت بهتر از زندگی در معصیت خداوند است».^{۲۱} این دسته از روایات دلالت بر این دارند که نباید در مقابل ظالمان و گردن‌کشان خاموش و تنها اطاعت‌پذیر بود.

دسته‌ای از روایات دیگر، آثار ترک امر به معروف و نهی از منکر را تسلط ظالمان و اشرار بر مردم دانسته‌اند. امام علی 7 می‌فرماید: «امر به معروف و نهی از منکر را ترک نکنید که در نتیجه پروردگار، امور شما را به اشرارتان بسپارد، آنگاه لب به دعا می‌گشایید، ولی دعایتان مستجاب نمی‌گردد».^{۲۲}

روایت دیگری قریب به همین مضمون از امام رضا 7 نقل شده است: «هر آینه امر به معروف و نهی از منکر کنید که در غیر این صورت، اشرار شما، شما را به کار خواهند کشید. [و بر شما حاکم خواهند شد] آنگاه خوبان شما [برای رهایی از ظلم و جور اشرار] دعا می کنند، ولی دعایشان، مستجاب نمی شود».^{۲۳}

مرحوم شهید «مطهری» در ذیل جمله «فیدعوا خیارکم فلا یستجاب لهم» فرموده اند: «اغلب، این گونه معنا کرده اند که بعد از آنکه اشرار بر شما مسلط شدند، نیکان شما به درگاه الهی، ناله می کنند و خداوند دعای آنان را مستجاب نمی کند. «غزالی» در این باره نکته لطیفی را بیان کرده، می گوید: وقتی که امتی امر به معروف و نهی از منکر را ترک کنند، آن قدر پست می شوند و رعبشان، مهابتشان، عزتشان، کرامتشان از بین می رود که وقتی به درگاه همان ظلمه می روند، هر چه ندا می کنند به آنها اعتناء نمی شود» (مطهری، بی تا، ج ۱۷، ص ۲۱۶). در تأیید بیان غزالی، روایتی از پیامبر اکرم 9 وارد شده است که: «هرگاه مسلمانان امر به معروف و نهی از منکر را ترک کنند و از خوبان خاندانم (ائمه) پیروی نکنند، خداوند اشرار و اوباش را بر آنان مسلط می نماید. در این هنگام، انسان های خوب، از برگزیدگان خود می خواهند، اما دعایشان مستجاب نمی شود».^{۲۴} بنابراین، کسانی که امر به معروف و نهی از منکر را ترک کنند، سهم زیادی در به قدرت رسیدن افراد ظالم و تبه کار دارند.

۴. امام حسین 7 و مبارزه با حاکم جائر

شیعه، فرهنگ مبارزاتی و انقلابی خود را از عاشورا و امام حسین 7 به عاریت گرفته است. در این زمینه، رفتار عملی امام در برابر نظام خودکامه و مستبد یزید، الگوی شیعیان قرار گرفته است. علاوه بر این، سخنان آن حضرت نیز در این باره کثیر و غنی می باشد. امام حسین 7 در پاسخ یکی از کوفیان به نام «قیس بن اشعث» که گفت: «انزل علی حکم بنی عمک»؛ با پسرعموهایت صلح کن و حکومت آنان را بپذیر، خواسته آنان را طی سخنانی رد فرمود^{۲۵} و در جای دیگر، خطاب به مردم کوفه فرمود: «هرگز ما زیر بار ذلت نمی رویم. خداوند و رسول او و مؤمنان و نیاکان وارسته و دامن های پاک

و بزرگان غیرتمند و انسان‌های بزرگوار، آن را برای ما نمی‌پسندند که پیروی فرومایگان بر قتل‌گاه بزرگواران ترجیح داده شود».^{۲۶}

«طبری» در «تاریخ» خود و «ابن اثیر» در «الکامل فی التاریخ» روایت کرده‌اند که حسین 7 در میان اصحاب خود و یاران «حرّ»، خطبه خواند و پس از حمد و ثنای الهی فرمود: «ای مردم! رسول خدا 9 فرمود: هر کس از شما سلطان ستم‌گری را دید که حرام الهی را حلال کرده، پیمان خداوند را شکسته، با سنت رسول خدا 9 مخالفت می‌ورزد و در میان بندگان خدا بر پایه گناه و تجاوزگری عمل می‌کند، اما به کردار و گفتار، آن را تغییر ندهد، بر خداوند حق است که او را به جایگاهش وارد کند. آگاه باشید اینان فرمان شیطان را بر خود ملازم دانسته و طاعت خدای رحمان را ترک نموده‌اند و فساد، آشکار ساخته و حدود را تعطیل کرده‌اند و اموال مردم را ویژه خود نموده و حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام کرده‌اند و من سزاوارترین تغییردهندگان هستم».^{۲۷} بر اساس فرمایش امام حسین 7 مبارزه و قیام، علیه حکامی که احکام و حدود الهی را اجرا نمی‌کنند، واجب شمرده شده و افرادی که نظاره‌گر چنین وضعیتی باشند، مستوجب عذاب و ملازم شیطان دانسته شده‌اند.

درباره قیام امام حسین 7 اظهارات متفاوتی در میان فقها و اندیشمندان اهل سنت وارد شده است. برخی با آن موافق و از آن تأییدی برای خروج علیه حاکم جائز گرفته‌اند و برخی فعل امام حسین را تقبیح و فعل یزید را تأیید کرده‌اند! عده‌ای نیز معتقدند چون هر دو از صحابه بودند و به رأی خود عمل نمودند، بنابراین هر دو خطا کردند و گناهی متوجه آنها نیست. بنابراین، هیچ‌کدام فاسق نیستند. در اینجا برخی از آرائی که قیام امام حسین بر ضد یزید را تأیید کرده‌اند و احیاناً از آن به‌عنوان دلیل بر خروج حاکمان جور گرفته‌اند را نقل می‌کنیم. «ابن خلدون» در «مقدمه» خود در این باره می‌نویسد: «قاضی ابوبکر بن‌العربی مالکی اشتباه کرد و راه خطا را برگزیده است که در کتاب خود موسم به «العواصم و القواصم» می‌گوید: حسین موافق قانون شریعت جدّ خود کشته شده است و آنچه گوینده را بدین گفتار غلط واداشته، غفلت وی از اشتراط امام عادل برای نبرد با صاحبان عقاید است [و در آن زمان چه کسی را عادل‌تر از حسین 7 در امامت و عدالت

می‌توان یافت؟]» (ابن خلدون، ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۴۱۸-۴۱۷). وی فسق یزید را دلیل بر مشروعیت فعل امام آورده است. فقها اجماع دارند که یزید فاسق بود. پس شایستگی امامت را نداشت (همان، ص ۴۱۷). «ابن حزم» می‌گوید: «قیام یزیدبن معاویه و مروان بن حکم و... فقط به غرض دنیا بود. بنابراین، قابل تأویل نیست و بغی مجرد است» (ابن حزم، بی‌تا، ج ۱۱، ص ۳۳۵). «شوکانی» نیز می‌گوید: «برخی از اهل علم، افراط ورزیده و حکم کرده‌اند که حسین سبط باغی بر شراب‌خوار همیشه مست و هتک‌کننده حرمت شریعت مطهره، یزیدبن معاویه بود. شگفتا از سخنانی که از شنیدن آن موی بر بدن، سیخ و هر صخره‌ای متلاشی می‌شود». «ابن عقیل» و «ابن جوزی» به دلیل خروج حسین بر ضد یزید برای اقامه حق، خروج بر ضد امام غیر عادل را جایز دانسته‌اند (آصفی، ۱۳۸۵، ص ۳۳۱). به هر حال، دست کم، فعل و رفتار امام حسین ۷ نیز حکایت از مشروعیت قیام علیه حاکم جائز دارد و مورد تأیید برخی از نویسندگان اهل سنت نیز قرار گرفته است.

۵. امام عصر و فرهنگ انتظار

فرهنگ انتظار، بیان‌گر آن است که اساساً در حد توان و امکان باید با حاکمان جور مبارزه کرد و اطاعت‌گریزی از آنان یک اصل است. شیعه، معتقد است که نه تنها امام عصر زیر بار ظلم و ستم و بیعت طاغوت‌های زمان نمی‌رود، بلکه آن امام همام نظم و ساختار جهان را دگرگون کرده آن را از ظلم و بی‌عدالتی نجات خواهد داد. شیعه در انتظار چنین روزی به‌سر می‌برد و برای فرا رسیدن چنین روزی مبارزه می‌کند. در واقع این انتظار، پیروزی حکومت عدل الهی بر حکومت‌های کفر و ستم و تحقق آرمانهای بزرگ عدالت‌خواهی و اصلاح‌طلبی و ظلم‌ستیزی است. این انتظار، انتظار قیام و انقلابی جهانی برای ظهور قدرت اسلام است. به فرموده امام خمینی «انتظار فرج، انتظار قدرت اسلام است» (امام خمینی، بی‌تا، ج ۸، ص ۳۷۴) و قدرت اسلام در سایه حکام جور، تحقق نخواهد یافت. بر اساس آیات قرآن، یکی از صفات مؤمنان شرک‌نورزیدن به خداست.^{۲۸} مطابق فقرات آخر دعای افتتاح،^{۲۹} مقصود از شخص مؤمن در این آیه

شریفه حضرت مهدی موعود (عج) است و یا دست کم، یکی از مصادیق بارز آن حضرت حجت به‌شمار می‌رود. هم‌چنین مراد از شرک بالله که دامن ولی‌اش را از آن مبرا دانسته است، پذیرش بیعت و اطاعت حاکمان جائز است؛ چنان‌که مطابق فرموده خود حضرت،^{۳۰} بیعت حاکمان جور بر ذمه ایشان نیست. بر این اساس، اطاعت از حاکمان جائز و بیعت با آنها از ساحت مقدس حضرت ولی عصر (عج) و به تبع از شیعیان و پیروان آن حضرت به‌دور خواهد بود.

۶. سیره مسلمانان

سیره فعلی مسلمانان و صدر اسلام، نشان‌گر آن است که در مقابل حاکم جائز قیام و مبارزه می‌کردند و تسلیم اعمال و خواسته‌های غیر مشروع آنان نمی‌شدند. در اینجا تنها به بیان چند نمونه بسنده می‌شود. در واقعه حره که یزید بن معاویه، حرم رسول خدا ﷺ را مباح کرد، برگزیده‌های مسلمانان و تابعان و فرزندان صحابه، همچون «عبدالله بن حنظله»، «عبدالله بن ابی»، «عمرو بن حفص»، «منذر بن زبیر» و «عبدالله بن مطیع» بر ضد یزید خروج کردند. عبدالله بن حنظله در این باره می‌گوید: «به خدا سوگند! ما بر ضد یزید خروج نکردیم تا اینکه ترسیدیم از آسمان بر ما سنگ بیارد؛ مردی که مادران، دختران و خواهران را به نکاح در می‌آورد و شراب می‌نوشد و نماز نمی‌خواند و فرزندان پیغمبران را می‌کشد» (أصفی، ۱۳۸۵، ص ۳۴۱-۳۴۰). خروج مسلمانان علیه حاکم جائز در زمان خلیفه سوم نیز اتفاق افتاد. مردم پس از آنکه دریافتند خلیفه مسلمین در باره آنان ظلم می‌کند و علیه او اجماع و خروج کردند و او را به قتل رساندند (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۲۸، ص ۴۰۵). «محمد عبده» نیز به دلیل سیره، مبنی بر خروج، علیه حاکم جائز، تمسک جسته و ضمن استناد به سیره امام حسین ۷ در این باره اذعان می‌دارد که: «رأی غالب امت‌ها در این روزگار وجوب خروج بر ملوک مستبد و مفسد است، امت عثمانی بر سلطان خود، خروج کرد و سلطنت را از او گرفت و به موجب فتوای شیخ الاسلام او را از خلافت خلع کرد» (أصفی، ۱۳۸۵، ص ۳۳۹). بدین ترتیب، مسلمانان در هر عصر و دوره‌ای تن به ذلت و خواری پادشاهان جائز

خویش نداده و در برابر ظلم و ستم آنان مقاومت کرده او را خلع و یا علیه وی مبارزه می‌کردند.

بررسی روایات مروج انزوای سیاسی و اطاعت‌پذیری از سلطان جائر

چنان‌که پیش‌تر گفته شد، گفتمان شیعه، آن‌گونه که در منابع و متون دینی آمده است و سیره پیشوایان دینی نیز آن را تأیید می‌کند، گفتمان مبارزه و نافرمانی مدنی از حاکم جائر است؛ اما با این حال، پاره‌ای از روایات وجود دارد که در ظاهر بر خلاف مدعای ما می‌باشد که در اینجا به نقد و بررسی هر یک از آنها می‌پردازیم.^{۳۱} دسته‌ای از این روایات، مسلمانان را به صبر و سکوت در برابر حاکمان جائر دعوت می‌نماید و هر گونه مبارزه و قیام را اساساً قبل از ظهور حضرت مهدی (عج) مذموم می‌داند. «هر قیام و پرچمی که قبل از قیام قائم برافراشته شود، صاحب آن طاغوت و ستم‌گر است».^{۳۲} دسته دیگری از روایات بر این نکته تأکید دارند که هر قیام و مبارزه‌ای قبل از قیام حضرت حجت (عج) محکوم به شکست خواهد بود و از این جهت، مانع رشد و حرکت انقلابی و مبارزاتی می‌شود. به‌طور مثال، امام باقر 7 می‌فرماید: «کسی از ما اهل بیت نیست که ظلمی را دفع کند و به حق دعوت کند، مگر آنکه دچار بلیه و مصیبت خواهد شد».^{۳۳} یا در روایت دیگری قیام هر قائمی را به جوجه‌ای تشبیه کرده است که هنگام پرواز به زمین بیافتد و کودکان با او بازی کنند.^{۳۴} دسته دیگری از روایات نیز اشعار دارند که شیعیان باید در خانه نشسته، منتظر وقوع نشانه‌های ظهور از قبیل خروج سفیانی، دجال، خسوف، قتل نفس زکیه و یمانی باشند و اگر کسی از اهل بیت، قبل از وقوع این نشانه‌ها ظهور کرد، نباید از او تبعیت کرد؛ چنان‌چه فردی قبل از آن ظهور کرد، نباید او را یاری داد و باید تا موعد مقرر، سکوت اختیار کرد.^{۳۵} امام صادق 7، «سدیر» را قبل از خروج سفیانی به صبر و بردباری در منزل خود توصیه و پس از آن وی را به تعجیل فرمان می‌دهد.^{۳۶} برخی از روایات نیز افراد را به صبر و انتظار تا فرا رسیدن موعد اضمحلال حکومت، توصیه کرده است و تلاش برای ازبین‌بردن این نوع حکومت‌ها را قبل از آنکه زمان آنها فرا رسد، بی‌فایده دانسته است.

گویا این دسته از روایات برای حکومت‌ها موعدها و زمانی خاص، مقرر کرده است که تلاش برای براندازی آنها قبل از این موعدها، بی‌فایده خواهد بود.

نقد و بررسی

بیان و بررسی تمامی این دسته از روایات، به‌طور جداگانه خارج از حوصله این نوشتار است؛ اما در عین حال، نکات عامی درباره مجموعه این روایات، ارائه خواهد شد.

اولاً: شواهد و قرائنی وجود دارد که مراد از پرچم برافراشته‌شده قبل از قیام قائم 7 هر پرچمی نیست؛ بلکه منظور علمی است که در مقابل خدا و رسول و امام برافراشته شده و صاحب آن پرچم، مردم را به نفس خویش دعوت کند. بنابراین، نمی‌توان قیام فقهای که به نیابت از امام زمان 7 مبارزه کرده‌اند را مشمول این دسته از روایات دانست. بهترین شاهد بر این مدعا این است که تأییدات زیادی از امام صادق و امام رضا 8 درباره قیام «زیدبن‌علی» وارد شده است.

امام صادق 7 درباره زید می‌فرماید: «نگویید زید خروج کرد، او مردی عالم و راست‌گو بود و هرگز به سوی خود دعوت نکرد؛ بلکه به امام مقبول و مرضی از آل رسول 9 دعوت کرد و اگر موفق شده بود، به عهد خود وفا می‌کرد. او برای شکستن قدرت منسجم طاغوتی و غیر خدایی بنی‌امیه خروج کرد» (حر عاملی، 1409ق، ج 15، ص 150). در روایت دیگری امام صادق 7 وی را شهید خوانده است. بر اساس فرمایش امام کاظم 7 که در «بحارالانوار» به ثبت رسیده، قیام زید با مشورت امام صادق 7 بوده است.³⁷ در روایت دیگری، هدف قیام زید، اجرای فریضه امر به معروف و نهی از منکر معرفی شده است.³⁸ بنابراین، از دیدگاه این دسته از روایات هر قیامی مردود نیست؛ بلکه قیام‌هایی که در خدمت دین و با اجازه اهل بیت باشد، پذیرفته شده است.

ثانیاً: از آنجا که برخی از افراد به‌عنوان مهدی موعود، قیام کرده و از فرهنگ انتظار شیعه سوء استفاده و ادعای مهدویت نموده‌اند - به‌طور مثال، بحث مهدویت در زمان حضرت باقر و حضرت صادق 8 مورد سوء استفاده‌های زیادی قرار گرفته و حتی

پدر «مختار» معتقد به مهدویت «محمد بن حنفیه» بوده است - براساس مضمون برخی روایات، گاهی بعضی از اصحاب ائمه : پیشنهاد قیام و مبارزه مسلحانه را به آنان تحت عنوان مهدویت مطرح می‌کردند، ولی آن بزرگواران این فکر را به شدت رد کرده‌اند و می‌فرمودند: «امامی که باید قیام کند و حکومت جهانی را تشکیل دهد ما نیستیم، بلکه از فرزندان ماست و هنوز متولد نشده است» (همان، ص ۵۳). از این رو، منظور از طاغوت در این دسته از روایات، کسی است که به باطل و بدون حق، لباس مهدویت را در بر کرده و خود را به جای آن حضرت به مردم معرفی می‌نماید.^{۳۹} بنابراین، این دسته از روایات را نمی‌توان به طور عام شامل هر قیامی از جمله قیام فقهاء که به حق و به نیابت امام زمان (عج) قیام کرده‌اند دانست.

ثالثاً: سند بسیاری از این روایات، ضعیف و مخدوش می‌باشد که در تحقیق جداگانه‌ای باید سند تک‌تک آنها مورد بررسی قرار گیرد. همچنین این دسته از روایات، با عقل، روایات دیگر، سیره ائمه : و آیات محکم قرآن که درباره ظلم‌ستیزی و استکبارستیزی و تلاش برای برپایی قسط و عدل و داد بر روی زمین آمده در تعارض است. علاوه بر این که خطاب برخی از این روایات، خاص بوده و نه عام. بنابراین، نسبت به واقعه مشخص، وارد شده است و حکم عام را در مورد تمامی قیام‌ها جاری و ساری نمی‌داند. در پاسخ آخرین دسته از روایات باید گفت که این روایات، ناظر به آن است که باید در مبارزه با حاکمان جور تدبیر و تأمل کرد و بدون آن، نیرو و توان خود را به هدر نداد تا با موفقیت همراه باشد. علاوه بر این که برخی از این روایات از روی تقیه، صادر شده است.

نتیجه‌گیری

با توجه به آنچه گفته شد، حاکم جائر در متون و منابع اسلامی، مذموم شمرده شده است و در فقه سیاسی شیعه، نه تنها به نافرمانی از اوامر سلاطین جور سفارش شده است، بلکه مبارزه با آنها نیز بر فرض فراهم بودن زمینه و یا توان و امکان ایجاد زمینه و شرایط اجتماعی آن، امری لازم و انکارناپذیر معرفی شده است. سیره معصومین : در

دوران خویش بر این امر حکایت دارد. هم‌کاری و یا پذیرش مناصب حکومتی از سوی چنین حکامی از جانب پیشوایان دینی، اصحاب و یا منسوبین آن بزرگواران، به دلایل خاصی بوده که مسأله را از قاعده کلی، مستثنی می‌ساخته است. این مسأله، مبنای فقهی انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام خمینی¹ بود. روایاتی که مروج انفعال و انزوای سیاسی و مماشات با حکام جائز است، پاسخ خاص خود را دارد و توان مقابله با ادله چندگانه‌ای که برای اثبات مبارزه با حکام جائز گفته شد را ندارد. فقهای شیعه نیز اغلب در طول تاریخ بر اساس همین مشی، عمل کرده‌اند و قبول مناصب و یا هدایا و نیز هم‌کاری آنان با حاکمان جائز، تابع شرایط خاصی بوده است. در مجموع، مبنای هم‌کاری فقهاء با حکام جائز یا نفع‌رسانی به مؤمنین در سایه چنین حکومت‌هایی بوده است و یا آنکه حق حاکمیت را از آن خود می‌دانستند. بنابراین، مطابق قاعده میسور، به قدر مقدور اکتفاء می‌کردند تا زمینه برای تحقق عملی تمامیت حکومت فراهم گردد. از این رو، پذیرش مناصب حکومتی از سوی فقهاء، هم‌کاری تلقی نمی‌شد؛ البته این موضوع نیاز به تحقیق مستقل و جداگانه‌ای دارد.

یادداشت‌ها

۱. «وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا» (نساء: ۴). (۱۱۵). برای مطالعه بیشتر ر.ک: سیدعلی، خامنه‌ای، ولایت، ۱۳۷۰، ص ۱۰۷-۱۰۲.
۲. «لَا تَطْعُ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا» (کهف: ۱۸). (۲۸).
۳. «قَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبْرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا» (احزاب: ۳۳). (۶۷).
۴. «إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أَوْلَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (شوری: ۴۲). (۴۲).
۵. «لا طاعة لمن عصى الله...» (علی بن عیسی، إربلی، كشف الغمة، ج ۱، ص ۲۶۴؛ شیخ حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۲۹، ص ۱۲۹).
۶. «لا طاعة لمخلوق فی معصية الله» (شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۲۱؛ شیخ طوسی، الاستبصار، ج ۲، ص ۳۱۷).

٧. «من رأى سلطاناً جائراً مستحلاً لحرم الله ناكثاً لعهد الله مخالفاً لسنة رسول الله ﷺ...» (محمدباقر، مجلسي، بحار الانوار، ج ٤٤، ص ٣٨٢).
٨. «...لو لا حضور الحاضر و قيام الحجّة بوجود الناصر و ما اخذ الله على العلماء الا يقاروا على كظّة ظالم و لا سغب مظلوم...» (شيخ مفيد، الإصحاح في الإمامة، ص ٤٦؛ سيدعلي بن موسى بن طاوس، الطرائف، ج ٢، ص ٤١٧؛ اويس كريم محمد، المعجم الموضوعي لنهج البلاغة، ص ٣٨٠؛ أمام علي بن ابي طالب ٧، نهج البلاغة، ص ٤٩).
٩. «لا دين لمن دان بطاعة من عصى الله» (محمد بن ادريس حلي، مستطرفات السرائر، ص ٥٩١؛ شيخ صدوق، عيون أخبار الرضا ٧، ج ٢، ص ١٩٤٣).
١٠. «إذا رايت امتي تهاب الظالم ان تقول له انك ظالم فقد تودع منها» (محمد محمدی الری شهري، ميزان الحكمة، ج ٦، ص ٢٩٠).
١١. «و التعرض لسخطه [سلطان جائر] والقتل في هذا الطريق شهادة في سبيل الله لا التهلكة وهذا من أفضل الجهاد كما جاء به الحديث: أفضل الجهاد كلمة عدل عند إمام جائر» (يحيى بن سعيد الحلبي الهذلي، الجامع للشرائع، تحقيق وتخريج: ثلة من الفضلاء، ص ٦٢٦).
١٢. «فأنكروا بقلوبكم وألفظوا بالسنتكم و صكوا بها جباههم ولا تخافوا في الله لومة لائم، فإن اتعظوا وإلى الحق رجعوا فلا سبيل عليهم " إنما السبيل على الذين يظلمون الناس و يبغون في الارض بغير الحق أولئك لهم عذاب أليم. هنالك فجاهدوهم بأبدانكم و أبغضوهم بقلوبكم غير طالبين سلطانا ولا باغين مالا ولا يريدون يظلم ظفرا حتى يفيئوا إلى أمر الله و يعضوا على طاعته» (ابي جعفر محمد بن يعقوب بن اسحاق الكليني الرازي، الاصول من الكافي، ج ٥، ص ٨٤).
١٣. برای مطالعه بیشتر در این باره ر.ك: محسن الخرازی، الامر بالمعروف و النهی عن المنکر، ص ١٥٢-١٤٦.
١٤. «فان قيل هل يجب في إنكار المنكر حمل السلاح؟ قلنا: نعم إذا احتجج إليه بحسب الإمكان، لأن الله تعالى قد أمر به، فإذا لم ينجح فيه الوعظ و التخويف، و لا التناول باليد و جب حمل السلاح، لأن الفريضة لا تسقط مع الإمكان إلا بزوال المنكر الذي لزم به الجهاد إلا أنه لا يجوز أن يقصد القتال إلا و غرضه إنكار المنكر» (شيخ طوسي، التبيين في تفسير القرآن، ج ٢، ص ٥٤٩).
١٥. «ذهبت طوائف من اهل السنة و جميع المعتزله و جميع الخوارج و الزيدية الى ان سل السيف في الامر بالمعروف و النهی عن المنكر و اوجب اذا لم يمكن دفع المنكر الا بذلك.... و هذا قول علي بن

ایطالب و کل من معه من الصحابه...» (علی بن أحمد بن سعید بن حزم الظاهری، الفصل فی الملل والأهواء والنحل، ج ۲، ص ۱۳۲).

۱۶. «من رای منکرا فلینکره بیده و من لم یستطع فلبسانه، و من لم یستطع فبقلبه و ذلك اضعف الايمان» (مجلسی، بحار الأنوار، ج ۹۷، ص ۸۵).

۱۷. «روی ابن جریر الطبری فی تاریخه، عن عبد الرحمن بن أبی لیلی الفقیه وکان ممن خرج لقتال الحجاج مع ابن الاشعث إنه قال: فیما کان یحضض به الناس علی الجهاد إنی سمعت علیا رفع الله درجته فی الصالحین واثابه ثواب الشهداء والصدیقین یقول: یوم لقینا أهل الشام: أیها المؤمنون إنه من رأى عدوانا یعمل به و منکرا یدعی إلیه فأنکره بقلبه فقد سلم وبرئ، و من أنکره بلسانه فقد أجر وهو افضل من صاحبه، و من أنکره بالسيف لتكون كلمة الله هی العلیا وكلمة الظالمین هی السفلی. فذلك الذی اصاب سبیل الهدی وقام علی الطریق ونور فی قلبه الیقین» (مجلسی، بحار الأنوار، ج ۹۷، ص ۸۹).

۱۸. «فمنهم المنکر للمنکر یقلبه و لسانه و بده فذلك المستكمل لخصال الخیر، و منهم المنکر بلسانه و قلبه التارک بیده فذلك متمسک بخصلتین من خصال الخیر ومضیع خصلة، و منهم المنکر بقلبه و التارک بیده و لسانه فذلك الذی ضیع اشرف الخصلتین من الثلاث وتمسک بواحدة... عند الامر بالمعروف والنهی عن المنکر... لا یقربان من أجل ولا ینقصان من رزق، و افضل ذلك كلمة عدل عند إمام جائر» (شیخ حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۱۳۴).

۱۹. «ان الناس اذا راوا الظالم فلم یأخذوا علی یدیه اوشک ان یعمهم الله منه بعقاب» (الریشهري، میزان الحکمة، ج ۳، ص ۲۱۳ و ج ۶، ص ۲۷۳).

۲۰. «ما من رجل یكون فی قوم یعمل فیهم بالمعاصی، یقدرون علی ان یغیروا علیه فلا یغیروا الا اصابهم الله بعذاب من قبل ان یموتوا» (سلیمان بن أحمد بن آیوب أبوالقاسم الطبرانی، المعجم الکبیر، ج ۲، ص ۳۳۲).

۲۱. قال رسول الله ﷺ «...فحیث ما دار القرآن فدوروا به، یوشک السلطان والقرآن أن یقتتلا ویتفرقا، إنه سیکون علیکم ملوک یحکمون لکم بحکم و لهم بغيره، فإن أطعتموهم أضلکم، وإن عصیتهم قتلکم، قالوا: یا رسول الله فکیف بنا ان أدركنا ذلك؟ قال: [تكونون كأصحاب عیسی، نشروا بالمناشیر، ورفعوا علی الخشب، موت فی طاعة خیر من حیاة فی معصية» (عبد الرحمن بن أبی بکر، جلال الدین السیوطی، الدر المنثور فی التأویل بالمأثور، ج ۳، ص ۴۲۵).

۲۲. «لاتترکوا الامر بالمعروف والنهی عن المنکر فیولی الله امورکم شرارکم ثم تدعون فلا یرستجاب

لكم دعائكم» (على بن عيسى إربلي، كشف الغمة، ج ١، ص ٤٣١؛ محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ٤٢، ص ٢٤٨).

٢٣. «لتأمرن بالمعروف و لتنهن عن المنكر او لیستعملن علیکم شرارکم فیدعوا خیارکم فلا یستجاب لکم» (امام حسن عسکری ٧، تفسیر امام عسکری ٧، ص ٤٨٠؛ ابوالفضل علی بن حسن طبرسی، مشکاة الأنوار، ص ٥٠).

٢٤. «و اذا لم یأمروا بالمعروف و لم ینهوا عن المنکر و لم یتبعوا الاخیار من اهل بیتی سلط الله علیهم اشرارهم فیدعوا عند ذلك خیارهم فلا یستجاب لهم» (ابوالفتح کراچکی، معدن الجواهر، ص ٤٦؛ محمد بن حسن فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ج ٢، ص ٤٢٠؛ حسین نوری، مستدرک الوسائل، ج ١٢، ص ٣٣٤).

٢٥. «لا اعطینکم بیدی اعطاء الذلیل، و لا اقر لکم اقرار العبیید...» (محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ٤٥، ص ٧).

٢٦. «هیئات منا الذلّة یأبى الله لنا ذلك و رسوله و المؤمنون و حجور طابت و حجور طهرت و نفوس ابیة و أنوف حمیة من أن تؤثر طاعة اللئام علی مصارع الکرام ألا و انی زاحف بهذه الأسرة مع قلعة العدد و كثرة العدو» (ابن نما حلی، مثير الأحرار، ص ٥٤؛ سید علی بن موسی بن طائوس، اللهوف، ص ٩٧؛ ابومنصور احمد بن علی طبرسی، الإحتجاج، ج ٢، ص ٣٠٠).

٢٧. «أما بعد فقد علمتم أن رسول الله ﷺ قد قال فی حیاته: «من رأى سلطانا جائرا مستحلا لحرم الله، ناکثا لعهد الله، مخالفا لسنة رسول الله، یعمل فی عباد الله بالاثم و العدوان ثم لم یغیر بقول ولا فعل، کان حقیقا علی الله أن یدخله مدخله» و قد علمتم أن هؤلاء القوم قد لزموا طاعة الشیطان، و تولوا عن طاعة الرحمن، و أظهروا الفساد و عطلوا الحدود، و استأثروا بالنفی، و أحلوا حرام الله، و حرّموا حلاله، و انی أحق بهذا الأمر لقرابتی من رسول الله ﷺ» (محمد باقر المجلسی، بحار الأنوار، ج ٤٤، ص ٣٨٢؛ محمود شریفی، سید حسین زینالی، محمود احمدیان و سید محمود مدنی، موسوعة کلمات الامام الحسین، ج ١، ص ٣٧٥).

٢٨. «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا ... یَعْبُدُونَنِي لَا یُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا» (نور: ٢٤: ٥٥).

٢٩. «اللهم اجعله الداعی الی کتابک و القائم بدينک... لا یشرك بک شیئا» (سید علی بن موسی بن طائوس، إقبال الأعمال، ص ٦٠؛ شیخ طوسی، مصباح المتجهّد، ص ٥٨٠).

٣٠. «لیس فی عنقی بیعة طاغیة زمانی». کلینی از اسحاق بن یعقوب نقل کرده که توسط محمد بن

عثمان از ناحیه مقدسه وارد شده که «... انه لم يكن احد من آبائي الا وقد وقعت في عنقه بيعة لطاغيه زمانه و انى اخرج حين اخرج و لا بيعه لاحد من الطواغيت في عنقي» (ابومنصور احمد بن علي طبرسي، الإحتجاج، ج ۲، ص ۴۷۰؛ قطب الدين راوندى، الخرائج و الجرائح، ج ۳، ص ۱۱۱۳؛ شيخ طوسى، الغيبة، ص ۲۹۰).

۳۱. اين دسته از روايات را مرحوم شيخ حر عاملى در كتاب وسائل الشيعه و مرحوم حاجى نورى در كتاب جهاد، باب «حكم الخروج بالسيف قبل قيام القائم» گردآورى کرده‌اند. براى مطالعه بيشتر در اين باره ر.ك: شيخ حر عاملى، وسائل الشيعه، ج ۱۵، ص ۵۲.

۳۲. و أخبرنا عبد الواحد بن عبد الله قال: حدثنا أحمد بن محمد بن رباح الزهرى قال: حدثنا محمد بن العباس بن عيسى الحسينى عن الحسن بن على بن أبى حمزة عن أبيه عن مالك بن أعين الجهنى عن أبى جعفر الباقر ۷ أنه قال: «كل راية ترفع قبل راية القائم ۷ صاحبها طاغوت» (محمد بن ابراهيم نعمانى، الغيبة، ص ۱۱۴).

۳۳. قال ثم قال ابو عبدالله ۷: «ما خرج و لا يخرج منّا اهل البيت الى قيام قائمنا احد ليدفع ظلما او ينهش حقاً للتمه البلية، و كان قيامه زيادة فى مكروهننا و شيعتنا» (امام سجاد ۷، الصحيفة السجادية، ص ۱۰).

۳۴. و عنه عن أبيه عن حماد بن عيسى عن ربهى رفعه عن على بن الحسين ۷ قال: «و الله لا يخرج أحد منّا قبل خروج القائم إلّا كان مثله كمثل فرخ طار من وكره قبل أن يستوى جناحاه فأخذه الصبيان فعبثوا به» (الحر العاملى، وسائل الشيعه، ج ۱۵، ص ۵۱).

۳۵. و عنه عن أحمد عن على بن الحكم عن أبى أيوب الخزاز عن عمر بن حنظلة قال: سمعت أبا عبد الله ۷ يقول: «خمس علامات قبل قيام القائم الصّيحة و السّقيانى و الخسف و قتل النّفس الزّكية و اليمانى. فقلت جعلت فداك إن خرج أحد من أهل بيتك قبل هذه العلامات أ نخرج معه؟ قال: لا...» (همان، ص ۵۲).

۳۶. «و عن عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمد عن عثمان بن عيسى عن بكر بن محمد عن سدير قال: قال أبو عبد الله ۷: «يا سدير الزم بيتك و كن حلسا من أحلاسه و اسكن ما سكن اللّيل و النّهار فإذا بلغك أنّ السّقيانى قد خرج فارحل إلينا و لو على رجلك» (همان، ص ۵۱).

۳۷. «موسى بن جعفر ۷ أنه سمع أباه جعفر بن محمد يقول: «رحم الله عمى زيدا إنّه دعا إلى الرضا من آل محمد و لو ظفر لوفى بما دعا إليه و قد استشارنى فى خروجه» (محمدباقر مجلسى، بحار الأنوار، ج ۴۶، ص ۱۷۴).

۳۸. «إنَّ زید بن علی 7 خرج علی سبیل الأمر بالمعروف و النهی عن المنکر لا علی سبیل المخالفة لابن أخیه جعفر بن محمد» (همان، ص ۱۹۸)
۳۹. ر.ک: احمد آذری قمی، انقلاب‌های قبل از انقلاب مهدی (عج)، مجله نور علم، فروردین ۱۳۶۴، ش ۹، ص ۶۵-۵۹.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه، قم: انتشارات دارالهجرة، بی تا.
۳. آذری قمی، احمد، «انقلاب‌های قبل از انقلاب مهدی (عج)»، مجله نور علم، ش ۹، فروردین ۱۳۶۴.
۴. آصفی، محمدمهدی، مبانی نظری حکومت اسلامی (بررسی فقهی تطبیقی)، ترجمه: محمد سپهری، تهران: مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی، ۱۳۸۵.
۵. ابن حزم، المحلی بالآثار، ج ۱۱، بی جا، بی تا، (نرم افزار مکتبه الشامله).
۶. ابن خلدون، عبدالرحمن، مقدمه ابن خلدون، ترجمه: محمد پروین گنابادی، ج ۱، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی؛ وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالی، ج ۷، ۱۳۶۹.
۷. ابن شهر آشوب مازندرانی، مناقب آل أبي طالب 7، قم: مؤسسه انتشارات علامه، ۱۳۷۹ ق.
۸. ابن طاووس، سیدعلی بن موسی، إقبال الأعمال، تهران: دارالکتب الإسلامیه، ۱۳۶۷.
۹. الطرائف، ج ۲، قم: چاپخانه خیام، ۱۴۰۰ ق.
۱۰. اللهوف، تهران: انتشارات جهان، ۱۳۴۸.
۱۱. ابوالفتح کراجکی، معدن الجواهر، تهران: کتابخانه مرتضویه، ۱۳۹۴ ق.
۱۲. احسانی، ابن ابی جمهور، عوالی اللالی، ج ۴، قم: انتشارات سید الشهداء 7، ۱۴۰۵ ق.
۱۳. إربلی، علی بن عیسی، کشف الغمة، ج ۱، تبریز: مکتبه بنی هاشمی، ۱۳۸۱ ق.
۱۴. الامیر الورام بن ابی فراس، تنبیه الخواطر و نزهة النواظر (مجموعه ورام)، ج ۲، بیروت: دار صعب، دارالتعارف، بی تا.
۱۵. الحلی الهدلی، یحیی بن سعید، الجامع للشرائع، تحقیق و تخریج: ثلثه من الفضلاء، بإشراف: الاستاذ الشیخ جعفر السبحانی، قم: مؤسسه سید الشهداء، ۱۴۰۵ ق.
۱۶. الحلی، کشف الیقین، تحقیق: حسین الدرگاھی، بی جا، بی تا، ۱۴۱۱ ق.

١٧. الخرازي، سيدمحسن، الامر بالمعروف و النهي عن المنكر، قم: مؤسسة النشر الاسلامي، ١٤١٥ق.
١٨. السيوطي، عبدالرحمن بن أبي بكر، الدرالمنثور في التأويل بالمأثور، ج ٣، بي جا، بي نا، بي تا.
١٩. الطبراني، سليمان بن أحمد بن أيوب أبو القاسم، المعجم الكبير، ج ٢، تحقيق: حمدي بن عبدالمجيد السلفي، الموصل: مكتبة العلوم والحكم، الطبعة الثانية، ١٤٠٤ق / ١٩٨٣م.
٢٠. الطبري، ابي جعفر محمد بن جرير، تاريخ الامم و الملوك، تصحيح و ضبط: نخبة من العلماء الاجلاء، القاهرة: مطبعة الاستقامة، ١٣٥٨ق/١٩٣٩م.
٢١. المرعشي، سيدشهاب الدين، شرح احقاق الحق، تعليق: السيد شهاب الدين المرعشي النجفي، تصحيح: السيد ابراهيم الميانجي، قم: منشورات مكتبة آية الله العظمى المرعشي، [بي تا].
٢٢. الموسوي الخميني، سيدروح الله، تحرير الوسيله، ج ١، قم: دارالكتب العلميه، الطبعة الثانية، ١٣٩٠.
٢٣. -----، صحيفه امام، ج ٨، (نرم افزار).
٢٤. الموفق الخوارزمي، المناقب، تحقيق: الشيخ مالك محمودي، قم: مؤسسة النشر الاسلامي، الطبعة الثانية، ١٤١٤ق.
٢٥. امام حسن عسكري 7، تفسير امام عسكري 7، قم: انتشارات مدرسه امام مهدي (عج)، ١٤٠٩ق.
٢٦. امام سجاد 7، الصحيفه السجادية، قم: دفتر نشر الهادي، ١٣٧٦.
٢٧. اويس كريم محمد، المعجم الموضوعي لنهج البلاغة، مشهد: مجمع البحوث الاسلاميه، ١٤٠٨ق.
٢٨. حر عاملي، وسائل الشيعة، ج ١٥، ١٦ و ٢٩، قم: مؤسسه آل البيت :، ١٤٠٩ق.
٢٩. حلي، ابن بطريق يحيى بن حسن، العمدة، قم: انتشارات جامعه مدرسين، ١٤٠٧ق.
٣٠. حلي، ابن نما، مثير الأحزان، قم: انتشارات مدرسه امام مهدي (عج)، ١٤٠٦ق.
٣١. حلي، محمد بن ادريس، مستطرفات السرائر، قم: انتشارات جامعه مدرسين، ١٤١١ق.
٣٢. ديلمى، حسن بن ابي الحسن، إرشاد القلوب، قم: انتشارات شريف رضى، ١٤١٢ق.
٣٣. راوندى، قطب الدين، الخرائج و الجرائح، ج ٣، قم: مؤسسه امام مهدي (عج)، ١٤٠٩ق.
٣٤. سيد رضى، خصائص الأئمة :، مشهد: مجمع البحوث آستان قدس رضى، ١٤٠٦ق.

٣٥. شريفى، محمود، زينالى، سيدحسين، احمديان، محمود و مدنى، سيدمحمود، موسوعة كلمات الامام الحسين، معهد تحقيقات باقر العلوم 7، منظمة الاعلام الاسلامى، قم: دارالمعروف، ١٤١٥ق.
٣٦. شريعتى، روح الله، حكومت در اندیشه سياسى محقق حلى، فصلنامه علوم سياسى، تابستان ١٣٨٠، ش ١٤.
٣٧. شمس الدين، محمدمهدى، التاريخ و حركة التقدم البشرى و نظرة الاسلام، بى جا، كتابخانه اهل البيت(ع)، بى تا.
٣٨. صدوق، الخصال، قم: انتشارات جامعه مدرسين، ١٤٠٣ق.
٣٩. ---، عيون أخبار الرضا 7، ج ٢، تهران: انتشارات جهان، ١٣٧٨ق.
٤٠. ---، من لا يحضره الفقيه، ج ٢، قم: انتشارات جامعه مدرسين، ١٤١٣ق.
٤١. طبرسى، ابوالفضل على بن حسن، مشكاة الأنوار، نجف: كتابخانه حيدريه، ١٣٨٥ق.
٤٢. طبرسى، ابومنصور احمد بن على، الإحتجاج، ج ٢، مشهد: نشر مرتضى، ١٤٠٣ق.
٤٣. طوسى، الإستبصار، ج ٢، تهران: دارالكتب الإسلاميه، ١٣٩٠ق.
٤٤. ---، التبيان فى تفسير القرآن، ج ٢، بيروت: دار احياء التراث العربى، [بى تا].
٤٥. ---، التهذيب، ج ٦، تهران: دارالكتب الإسلاميه، ١٣٦٥.
٤٦. ---، الغيبة، قم: مؤسسه معارف اسلامى، ١٤١١ق.
٤٧. ---، مصباح المتجهد، بيروت: مؤسسه فقه الشيعه، ١٤١١ق.
٤٨. عبدالرحمن احمد البكرى، من حياة الخليفة عمر بن الخطاب، بيروت: الارشاد للطباعة و النشر، ٢٠٠٥م.
٤٩. على بن أحمد بن سعيد بن حزم الظاهرى أبو محمد، الفصل فى الملل والأهواء والنحل، ج ٢، القاهرة: مكتبة الخانجى، [بى تا].
٥٠. فتال نيشابورى، محمد بن حسن، روضة الواعظين، قم: انتشارات رضى، [بى تا].
٥١. كلينى، ابى جعفر بن يعقوب بن اسحاق، الكافى، ج ٥، تهران: دارالكتب الإسلاميه، ١٣٦٥ق.
٥٢. مجلسى، محمداقبر، بحار الأنوار، مجلدات ٢٨، ٢٢، ٤٤، ٤٥، ٤٦ و ٩٧، بيروت: مؤسسة الوفاء، ١٤٠٤ق.
٥٣. طبرسى، مجمع البيان فى تفسير القرآن، بى جا، بى نا، بى تا (مكتبة الشامله).

۵۴. محدث نوری، حسین، مستدرک الوسائل، ج ۱۲، قم: مؤسسه آل البيت ،: ۱۴۰۸ق.
۵۵. محمدی ری شهری، محمد، میزان الحکمة، ج ۳ و ۶، قم: دار الحدیث، بی تا (مکتبه الشامله).
۵۶. مصباح یزدی، محمدتقی، جنگ و جهاد در قرآن، تدوین و نگارش: محمدحسین اسکندری و محمدمهدی نادری قمی، قم: انتشارات آموزشی و پژوهشی امام خمینی ۱، ۱۳۸۳.
۵۷. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، ج ۱۷، بی جا، بی تا، بی نا (مکتبه الشامله).
۵۸. معروف الحسنی، هاشم، جنبشهای شیعی در تاریخ اسلام، ترجمه: سیدمحمدصادق عارف، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۷۹.
۵۹. مفید، الإفصاح فی الإمامة، قم: انتشارات کنگره جهانی شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.
۶۰. نائینی، میرزا محمدحسین، تنبیه الامة و تنزیه الملة، تصحیح و تحقیق: سیدجواد ورعی، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۲.
۶۱. نعمانی، محمدبن ابراهیم، الغیبة، تهران: مکتبه الصدوق، ۱۳۹۷ق.